



«میشل دبره» مایل بوددهان «سیمون دو بوو آر» رابه بندد اماراهی که برگزیده بود بسیار ناشیانه بود .

اعلامیه او نه تنها واکنش عمومی را خاموش نکرد بلکه موجی از اعتراض در سراسر جهان برپا کرد .

سیل نامه و تلگرام مردم جهان بسوی فرانسه سرازیر شد. از اینتالیا انگلستان ، شوروی ، کوستاریکا ، مصر ، اسرائیل ...

نامه هائی که حاکی از خشم عمومی بود مقامات فرانسه را محاصره کرد .

این امر نشان بیداری ناگهانی مردم جهان بود . آنها دیگر با نام «جمیله» آشنا شده بودند .

بک فرانسوی نوشت:

«من شخصیت برجسته‌ای نیستم ، من تنها بک فرانسوی گمنام در میان سایرین هستم اما اگر امضای من بهر نحوی به آزادی «جمیله بو پاشا» کمک می کند من از ته قلب آنرا میدهم.»

دو دانشجوی دانشکده پزشکی چنین نوشتند .

« ماعضو هیچ حزب و یا گروه سیاسی نیستیم زیرا روزانه آنقدر با مسائل مشکلی روبرو هستیم که دیگر فرصتی برای ما باقی نمیگذارد تا کنون ما غیر متعهد بودیم اما این بار مبادرت به عملی میکنیم که کمی ما را متعهد میسازد.»

بک و کیل دادگستری نقل کرد که در سال ۱۹۴۵ هنگامی که به آلمانها حمله می کردند که نازیها چه اعمال وحشیانه‌ای انجام دادند آنها

با گفتن اینکه: «ما از اردو گاه‌های مرک بی اطلاع بودیم» با اصطلاح در صند تبرئه خود بر آمدند.

این و کیل اینطور نتیجه گرفته بود: «آری ما باین شیوه تبرئه کردن آشنائی داریم» یک کشیش نامه خود را با این کلمات پایان داده بود «شما برای همه ما نبرد میکنید این برای نجات جهان است» یک زن طلب کرده بود که انجمنی برای مبارزه با بکار بسردن شکسته تشکیل شود.

وی در نامه خود اظهار کرده بود: «منوز مردان با حسن نیت در فرانسه زیادند اما بسیاری از آنها کم و بیش از وقایع مطلع نیستند و نمی‌توانند و خاتمه مسائل را بدرستی دریابند...»

«لئون لیون کن» رئیس افتخاری دیوان تمیز اظهار امیدواری نمود که حقایق روشن شود و تصمیمات لازم برای مجازات کسانی که در شکنجه «جمیله» دست داشتند اتخاذ گردد.

صدها نامه برای دفاع از جمیله فرستاده شد که این جمله از نامه یک استاد خلاصه آنها است.

«چه خوب بود اگر به جمیله عز بر می‌گفتند که ما فرانسویان محنت زده هستیم و دیگر نمی‌توانیم درس اخلاق تعلیم دهیم.»

۴۵-۴۴

تلاش جدید «سیمون دو بوو آر» و من پیدا کردن شکل جدید نبرد بود. پس از مذاکراتی که با «لوران شوارتز» رئیس کمیته (اولن و وپیر و پدال باک) بعمل آوردیم این کمیته حاضر شد فوراً بما کمک کند رئیس این کمیته در ماده اعلامیه‌ای در اختیار جرایم گذارد و در پیامه‌هایی که منتشر نمود از افکار عمومی طلب نمود تا نگذارند جمیله

بو پاشا در چنین شرایطی محاکمه و محکوم شود .

سیمون دو بو آر نیز شروع بانشار يك سلسله مقالات نمود او در مقالات خود از مردم فرانسه تقاضا کرد نه تنها بخواهند اعمال شکنجه آمیز ممنوع شود بلکه بدفاع از جمیله که او را متهم بجنایت کردند بر خیزند .

سیمون دو بو آر تصمیم گرفت کمیته‌ای برای دفاع از جمیله بو پاشا بوجود آورد فعالیت او بدین شکل تمرکز یافت ( جمیله بو پاشا باید سمبل قهرمانی گردد و شکنجه دهندگان او باید علناً به کیفر برسند ) بی شک برنامه سیمون دو بو آر وسیع بود اما هرگز راه دیگری آنقدر شانس موفقیت نداشت .

\*\*\*

(فرانسواز ساگان) که بمسائل سیاسی کمتر توجه داشت ورود در این جبهه را پذیرفت . من از فرانسواز ساگان در (اکهویل) ملک شخصی او دیدن کردم وقتی همه چیز را برای او ذکر کردم فوراً دست بعمل زد اولین کار او تلفن به هفتگی (اکسپرس) بود

او در اولین شماره اکسپرس مقاله در مدح و دفاع از جمیله بو پاشا تحت عنوان (دوشیزه عصمت) درج کرد طبعاً او بعصویت کمیته در آمد .

پس از انتشار مقاله فرانسواز ساگان در اکسپرس سیل نامه‌های تمجید آمیز بخانه او سرازیر شد از هر طرف باو نوشته شد (زنده باد فرانسواز)

بسیاری از خوانندگان آشکارا اعتراف کردند که این مقاله بیش

از آنچه که تاکنون او برای آنها ترسیم کرده بود در آنها موثر واقع شده است.

بانو (شین . پ) در چند سطر چنین نوشت :

(بانو)

من زن کهن سالی هستم . نمیتوانم بگویم که کتب شما را زیاد دوست دارم . در نظر من جوان سرگردان و بی هدفی که شما تصور می- کنید جبراً انعکاس بدی دارد .

اما باید اعتراف کنم که از مقاله شما در اکسپرس پیرامون جمیله بوپاشا لذت بردم .

مقاله شما بقدری احساسات مرا عمیقاً برانگیخت که من نیز مانند شما از آنچه که بر جمله گذشته است شرمسارم : ممنون از آنچه که گفتید .

بیگانه ای که در مناظر زیبای (گاسن) نزدیک (سن ژوپیتز) (فرانسه) تعطیلات خود را می گذراند به (فرانسوا ساگان) چنین نوشت : (خرسند شدم که امضای شما را پای این اعتراض نامه شدید پیدا کردم . از نظر من امریکائی که در فرانسه زندگی میکنم آنچه که اینک در کشور شما میگذرد به مراتب وحشتناکتر از آنستکه در آلمان هیتلری روی میداد بدلیل آنکه من تصور می کنم فرانسه متمدن ترین کشور جهان است.)

بزودی شخصیت های بزرگی از جهان ادب ، فلسفه ، مذهب سیاست عضویت خود را در کمیته (دفاع از جمیله) اعلام داشتند.

نخستین آنها عبارت بودند از .

(ژان امروشر) ، (امه سرز) ، (لوسی فور) ، (ادوارد گلیسان) ،

(رنه ژولبار) ، (پروفسور ژرژ لاو) ، (میشل لریس) ، (دانیل مایسر) ،

(هلمن پارملن) ، (آندره فیلیپ) ، (آندره یسنل) ، (وینای) ، (رپ ریکه)  
 (زان پل سارتر) ، (لورن شوارتز) ، (پیریکن) ، (پیر هانری تنگن)  
 و (ژرمن تیون)

سیمون دوبو آر ریاست آن کمیته را بعهده گرفت . بدین ترتیب  
 کم کم نهضت دفاع از جمیله بسط یافته ، بخودشکل گرفت:  
 دوشیزه جوان حتی درزندان الجزایر از بوجود آمدن چنین  
 جنبشی برای رهائی خود آگاه گشت .

جمیله بوپاشا در ۱۵ ژوئن نامه کوتاهی با این کلمات ساده برای  
 آن کمیته ارسال داشت .

«وقتی من در اردوگاههای شکنجه بودم معتقد شدم که وحشیگری  
 باز کم دند. امر وز بکمک شما مطمئن هستم که باید امیدوار بود.»

## فصل ششم

### گربه زاهد

ن تلاش ما و کوشش کمیته دفاع از جمیله بیشر ماند و دادرسی نظامی الجزایر همچنان در تصمیم خود مبنی بر محاکمه جمیله در ۱۷ ژوئن ۱۹۶۰ پابرجا ماند .

سعی مادر این بود که قبل از تشکیل محکمه بدادخواست جمیله و شکنجه‌ای که باو داده شده بود رسیدگی شود.

بدینجهت من بالجزایر رفتم تا آخرین دفاع خود را جهت احاله محاکمه جمیله بعمل آوردم . در حالیکه میدانستم کسب چنین موفقیتی بسی مشکل است .

هنگامی که دفاع ۱۸ مه موجب اولین احاله محاکمه جمیله بوپاشا گردید قضات نظامی بخصوص سرهنگ « کاترینو » رئیس آن احساس کردند که گول خورند .

محاکمه ۱۷ ژوئن دیگر از نظر آنها قطعی و حکم پایان دادن به ماجرا و تصفیه حساب را داشت که من آخرین کوشش خود را بعمل

آورده و بار د بگر به آقای «پاتن» رئیس کمیسیون مراقبت متوسل شدم  
وی تلگرافی پشتیبانی خود را از احاله محاکمه اعلام داشت و  
ورود خود را در بعد از ظهر ۱۷ ژوئن بالجزایر تأیید نمود .  
اوضعتاً بمن یاد آور شد که دادگاه نظامی حاکم است و تصمیم  
نهائی با اوست .

«پاتن» اضافه نمود شاید کارها بر وفق مراد پیشرفت کند.  
رئیس دادگاه نباید سرهنک «کاترینو» باشد بلکه لازم است یک نفر  
غیر نظامی باشد»

خوشبختانه ما از آخرین اصطلاحات قضائی که شکل دادگاههای  
نظامی در الجزایر را تغییر میداد استفاده کردیم ر بموجب فرمان ۴ ژوئن  
۱۹۶۰ دادستانهای نظامی با قدرت نامحدود در الجزایر بوجود آمدند.  
که ضمن کاهش قابل ملاحظه حقوق دفاعی، ریاست دادگاههای دائمی  
نیروهای مسلح بایکنفر غیر نظامی بود .

\*\*\*

برای سفر بالجزایر همان تلاشها مجدداً آغاز شد و سر انجام  
موفق شدم يك ورقه اقامت ۷ روزه در الجزایر بدست آورم .

در ورقه اقامت من در الجزایر نوشته شده بود:

«عزیمت : ۷ ژوئن بازگشت : ۱۴ ژوئن . و کیل مدافع جمیله»

شهر بانی بشرطی بمن اجازه سفر بالجزایر را داده بود که سه روز

قبل از دفاع از موکلم خاك الجزایر را ترك كنم .

اعتراض من باناکامی روبرو شد باین امید که مأمورین شهر بانی

الجزایر را برای اقامت بیشتر خودم در آن شهر متقاعد سازم بسوی آن

سرزمین پرواز کردم .

\*\*\*

روز ۱۳ ژوئن در برابر دادگاه دائمی نیروهای مسلح که میبایستی جمیله را محاکمه کند محاکمه کمونیست‌های الجزایر آغاز میشد. محاکمه این عده بیشتر به محاکمه «الک» مشهور است. هنگامی که من بالجزایر رسیدم همکاران من از جمله «دوزونا»، «دوس و ماتر، سو» در الجزایر بودند .

بسیاری از روزنامه نگاران فرانسوی و خارجی بدون کوچکترین مانعی قدم باین سرزمین که مردم آن در حال جنگ بودند گذاردند. دولت حتی برای روزنامه نگاران کمونیست تسهیلات فراهم ساخته بود و آنها کوچکترین نگرانی نداشتند حتی باتو «مادلن ژاکوب» فرستاده روزنامه «لیبراسیون» بکشف زیباییهای شهر پرداخت. این آزادی بنظر من مشکوک آمد. بعداً دریافتم که محاکمه سری است. بدین ترتیب روزنامه نگاران یکبار دیگر زحمت بیهوده کشیدند و حکومت یکبار دیگر جمله همیشگی «اینجا پاریس نیست... اینجا الجزایر است...» را بکار برد .

\*\*\*

شاجره در سالن «آلتی» در برابر چشمان افسرده پلیس شدیدبود من بزندان «پاربروس» رفتم تا بار دیگر جمیله را ببینم . پس از ۱۹ ماه تازیخ حرکت من از الجزایر ، او نامه‌های خود را بآدرس من در پاریس و مراکش می فرستاد . نوشته‌های ساده و بی آرایش او بیان محصلین و جهلات مودبانه‌اش



که بعضی اوقات کمی تشریفاتی بود تصویریری که من از او در دادگاه نظامی داشتم بکلی تغییر داده بود.

او سعی می کرد - بنظر می رسید - هرگز خود را «شما» هیچمان نشان ندهد .

او در بعضی نامه هایش کلمه «شما» را بکار نبرده بود.

یکی از آن ها با کلمه «استاد عزیز» آغاز شده بود تشکر او غالباً با این کلمات بیان میشد «اینجانب از تمام کوشش های شما متشکرم»

معدالت روی او نوشت : من اعتماد زیاد بشما دارم از زمانیکه شما را می شناسم بنظر می رسد سر نوشت من عالی خواهد بود.

\*\*\*

در پائین آمدن از پلکان کوچک و گرد قسمت زندان زنان از خود سوال می کردم بچه تصویریری: درد ناله، عالی، باهیجان، فعال ... جیلله شیبه است .

بمحض آنکه او مرادید خود را در بغل من انداخت و مدتی بی حرف باقی ماند . وی مجدداً برخاست و ضمن بوسیدن من این جمله را تکرار کرد .

- چه شانس می که تو توانستی بیانی . آه بله ، چه شانس می .

من باو گفتم : از این پس تنها نخواهد بود ، نام او در همه جا گفته میشود .

برای او از مقاله سیمون دوبو و آره و واکنش عمومی و کمیته ای که برای دفاعش تشکیل شده بود سخن گفتم ، او سعی کرد ، تصویریری از سیمون دوبو و آره برای خود بسازد و بمن گفت :

- باید حبابی زیبا باشد ، اینطور نیست؟

آیا اورا روزی می بینم؟

جمیله در حالیکه تبسمی بر لب داشت گفت: مدیر زندان آن شماره از روزنامه لوموند را که من سخن گفته بودم و میشل دبره دستور جمع آوری آن را داده بود بمن نشان نداد .

معدلك خوشبختانه توانستم آن شماره را یافته و مقاله سیمون دوبو آر را که درستون کرسی آزاد لوموند چاپ شده بود بخوانم جمیله آنگاه گفت:

چه مقاله خوبی و باز تکرار کرد. چه مقاله ای .. برای همه سیمون دوبو آرها لازم است .. برای همه برادران ..

اعلامیه نخست وزیر فرانسه در پاسخ مقاله سیمون دوبو آر موجب شغف جمیله شده بود :

آنها هر اسناك اند .. خوشمزه است که انسان همه آنها را در چین خواندن آن مقاله ببیند .

ناگهان جمیله بر آشفته و گفت :

از حقایق سخنی نیست .. بخصوص از حقایق در مورد شکنجه، جرابدیرا که از شکنجه سخن بگویند می سوزانند و نویسنده گان آنها را بزندان می افکنند.

آنها مایلندالجزایر بها ر ایزانو در آورند .

سپس جمیله گویی دردنیای عمیق خود فرو رفته باشد بمن نظر دوخت ، بآهستگی این جمله را تکرار کرد.

— زندگی با سرافکدگی ، این محال است .. که .. و سپس خود بالاگرفته و مثل اینکه صحنه را ترسیم کند خود را بزمین انداخته و گفت:

- نه بهتر است بمیرم.

اوسپس این کلمات را از سرود جنگجویان کوهستانهای الجزایر  
بعربی زمزمه کرد.

از کوهستانهای ما

صدای آزاد مردان برمی خیزد

جمیله مانند هر زمان که احساس میکرد بنظر متخاصم آمدرو بمن  
کرده و گفت

- ژبزل . تو باید درك کنی . شما باید در آنجا بفهمید .. که این  
تفر نیست .

آنها می خواهند مثل شما باشند مانند سایر افریقائیهها ، مانند سایر  
موجودات طبیعی .. می خواهند موجودات آزادی باشند .  
او مایل بود مر امتقاعد کند .

پسران تو ، اگر آنها الجزایری بودند و بسن دردست گرفتن تفنگ  
رسیده بودند .. آه ، حتما آنها میرفتند .. یقیناً .. یقیناً ..

اوسپس آخرین عکسهای پسران مرا گرفته و در حالیکه آنها را  
نگاه می کرد ناگهان حس کنجکاوی بزرگی در من بوجود آورد.

جمیله در مورد ازدواج و کودکان اسرار آمیز باقی مانده بود ،  
بنظر می رسید مشغولیت او چیز دیگری است . از لقب پسر دوم من - کامون  
خوشش آمد و گفت.

- میدانم در عربی نام يك ادویه است ..

او موها و چشمان دوپسرم و سایر نکات شباهت آنها را باهم مقایسه  
میکرد و من همچنان بیررسی او ادامه دادم .

در توجهی که او آنروز و روزهای بعد، به آنها نشان داد، هیچگونه  
و ازدگی و بغضی دیده نمیشد .

از جمیله سؤال کردم : او مطمئناً مایل بود ازدواج کند .. اما، فعلاً  
نه .. امروز او آینده دیگری در آینده نبرد برای کشورش نمی بیند .  
و بعداً او مایل بود دیپلم خود را گرفته و کار کند .

من اصرار کردم . ازدواج معمولاً قانونی است که شامل تمام  
دختران مسلمانیکه سن بلوغ میرسند می شود .

هنگامیکه جمیله را ناریک پریده و گفتن کلمات زیر دیدم . مایل  
بودم که چیزی از او نمی دانستم او گفت .

– اگر بطوری از من اجازه بکارت کرده باشد ، فکر میکنی مردی باز  
هم مایل بازدواج با من باشد ؟ رسوم سرزمین ما بار رسوم سرزمین شما  
تفاوت دارد ..

دختر باید باکره باشد .

کوشش کردم با کمک گرفتن از زبان خودش او را متقاعد سازم  
اولیک مبارز بود ، نبرد سیاسی بنحوی باو آسیب رسانیده ممکن  
بودوی دست با یک پای خود را از دست مبداد .

بالجن شدیدی سخنان مرا قطع کرد و گفت  
این اهمیت کمتری داشت .

باو گفتم برادران درک نمیکنند : نو احتمالاً با یک برادر ازدواج

میکند .

بنظرم کمی آرام آمد .

اما هرگز نتوانستم او را متقاعد سازم .  
هنگامیکه بانو دکتر «هلن میسلاو لفورم» به آزمایش روانی جسمی

او میپرد! خت جمیله برای دکتر هلن میشل و لقورم سنن شب زفاف مسلمانان کشورش را شرح داده بود .

در کابیلی شب اول زفاف مردان تمام شب را با هم سرانشان نمی گذرانند بمحض آنکه مردی زن خود را تصرف میکند از اطاق خارج میشود تا بمردان دهکده پیراهن خونی را که لکه های خون بر آنست نشان دهد . در الجزایر زنانی که تمام شب را بیدار میمانند سپیده دم باطاق عروس و داماد میروند تا پیراهن آغشته به لکه های خون را مشاهده کنند .

اهمیت فراوانیکه با کره بودن دختران مسلمان برای شوهر آنها داشت جمیله را رنج میداد .

او هنوز مطمئن نبود که باکره نیست جمیله حتی روز ۱۱ مه به کمیسر دولت نامه ای نوشت تا یک پزشک فوراً او را معاینه کند وی رونوشتی از این نامه را برای من فرستاد .

جمیله بمقامات قضائی اطلاع داده بود که او را شکنجه داده اند و تقاضا کرده بود که مورد معاینه پزشکی قرار گیرد و نوشته بود بهتر است این معاینه توسط یک پزشک زن صورت گیرد .

او در نامه خود اضافه کرده بود که این پزشک زن باید مرا از نظر باکره بودن و ضربات وارده بپهلوی چپ معاینه کند .

این نامه تکذیب تازه اعلامیه آقای میشل دبره نخست وزیر فرانسه بود .

۱۱ ماه مه کمیسر حکومت توسط نامه از شکنجه های وارده بجمیله مطلع گشت اما در صدد کسب هیچگونه اطلاعی بر نیامد .

من این نامه جمیله را در پرونده او پیدا نکردم . محققاً این نامه را موقتاً برداشته بودند :

قانون سکوت نقض نشده بود .



من جمیله را ترک گفتم تا با پدر و مادر او ملاقات کنم . قوانین تبعیض نژادی که در الجزایر وجود داشت مانع از آن بود که آنها وارد هتل گردند ، بدینجهت در باغچه خارجی هتل منتظر من بودند .

بانو بوپاشانگران بنظر می رسید . نفیسه خواهر جمیله بمن گفت اخیراً پس از آنکه از جمیله در زندان باربروس دیدن کردند یک کار آگاه غیر نظامی آنها را تعقیب کرد .

وی افزود ما او را می شناختیم زیرا قبلاً نیز مزاحم ما شده بود . نفیسه افزود کار آگاه مزبور ما را تهدید کرد که اگر وکیل پارسی از شکنجه خانواده بوپاشا مطلع شود وضع همه آنها بخطر می افتد . نفیسه که بدون هیچگونه مجوزی مدت ۲۵ روز در زندان ال بیار بازداشت شده بود مجدداً او را بازداشت کردند . باز پرس دست روی شکم نفیسه گذاشته بود و بالحن بیشرمانه ای بوی گفته بود :

فکر میکنم تو حمله ای ... در اینصورت بهتر است خانواده جمیله آرامش خود را حفظ کند .

بانو بوپاشا بزبان عربی سخنان دخترش را قطع کرده و گفت :  
 - می بینی چگونه در الجزایر زندگی میکنیم ، می بینی .. اضافه کرد همان کار آگاه گفت مرا هم بازداشت می کنند .. بدین ترتیب تمام خانواده ما در زندان بسر خواهند برد و شکنجه می بینند .

جمال پسر م راشکنجه دادند او در اردوگاه «دوترا» سہٹ.. شوہر  
من در اردوگاه بنی سموسو ... جمیله واحمد، دامادم در زندان ... نفیسه  
از من سؤال کرد: چه باید کرد؟

باو پاسخ دادم هنگام شهادت دادن در برابر قضات یا در برابر  
کمیسیون مراقبت لازم است باین حادثه اشاره نمایند. در این مورد  
باطلاع آنها رسانیدم که بزودی پاتن وارد الجزایر خواهد شد.

نفیسه ومادرس از من پرسیدند آیا می توانند با پاتن ملاقات کرده  
و تمام جزئیات را برای او شرح دهند. به آنها پیشنهاد کردم بدقت  
دادستان کل بروند زیرا کمیسیون مراقبت در الجزایر بشکل نیمه مخفی  
می باشد. شکنجه دیدگان نمی دانند کجا و بچه طریق می توانند باین  
دستگاه عالی توسل جسته شکایت خود را مطرح سازند. اما اعضای آن  
معمولاً به دادرسی الجزایر رفت و آمد کرده و در دفتر دادستان با وی  
بگفتگو می پردازند.

بانو بوپاشا مرابه ناهار در خانه خود دعوت کرد، او ضمناً  
(ماناراسو) و «دوس» مدافعین کمونیست های الجزایر را که نزدیک ما  
قدم می زدند دعوت کرد در این ناهار ساده ومسلمانی شرکت کنند،  
بدین ترتیب ما سه نفر بخانه بوپاشا رفتیم.

خانه آنها در محله فقیر نشینی که بر دریاتکیه داشت قرار گرفته بود  
ویدگاه آن عالی بود و آفتاب سوزان بر آنها می تابید. کودکان ژنده  
پوش بر روی خس وخاشاک می لویدند. بعضی از آنها شیر باخط بازی  
می کردند. نگاه ما را با سکوت برگزار می کردند. سکوتی ناشی از  
ترس وشاید هم ناشی از تنفر.

یکی از آن سیگار دانه ای می فروخت وبانگشتان کبره بسته اش بما

پیشنهاد خرید می کرد بدون آنکه بطرف ما گامی بردارد .  
نقیسه از ۲۰ دقیقه قبل در برابر خانه اش گشت میداد تا در پیدا  
کردن راه بما کمک کند.

ما وارد يك خانه قدیمی عربی شدیم که حیاط آن دو برابر فضای  
سرپوشیده اش بود . در اطاق کوچکی که بنظرم تاریک آمد میز گرد و  
کوتاه قرار داشت که روی آن هزار و يك سالاد شرقی چیده بودند .  
پس از آنکه روی کوسن هائی که چندان راحت نبود نشستیم به بیانات  
بانو بوباشا گوش فرا دادیم .

اواز جای بلند شده و در تلاش مجسم کردن صحنه ای بر آمد و از  
نقیسه تقاضای ترجمه لغتی کرد و ما تمام کوشش خود را بکار بردیم تا آنرا  
درک کنیم .

- شیخ .. آنها او را در برابر زنان در برابر کود کان سیلی زدند و  
سپس افزود :

- وقتی جمبله را در زندان الیبار دیدم بر اثر شکنجه های وارده بخود  
می پیچید . سئوالاتی مطرح کردم : اطلاعات بیشتری میخواستم .  
لااقل شکل لباسها نام و بالقب کسانی که بخانه بوباشا در ( ولی-  
ابراهیم ) حمله ور شده بودند چه بود و مشخصات جسمانی و درجات  
آنها چگونه بود .

نقیسه و مادرش سعی کردند جریان آنشب را بیاد آورند .  
آنها بیان داشتند طی يك حمله دیگر نظامیان نامه ای از ستوان  
سومث .. که بجمبله خطاب شده بود بدست آوردند و افزودند این امر  
ما را ساخت ناراحت ساخت زیرا علاوه بر دوستی زیاد خود را نسبت باو  
مدیون می دانیم .



.. مادر جمیله گفٲ ستوان سوم ٲ .. مانند ٲسر من است . نفیسه

افزود :

از آغاز جنك تاكنون بازداشت اعضای خانوادہ بو پاشا، شكنجہ دادن به آنها کاری عادی شده است.

جمال برادر بزرگتر جمیله دو سال قبل زندانی شد او راشكنجہ دادند و سپس آزاد کردند اما سرانجام او را در يك اردو گاہ نگه داشتند از جمیله نیز قبلا بازجویی شده بود . ستوان سوم ٲ .. بسا تمام قدرتش برای محافظت خانوادہ بو پاشا برخاست و موفق گردید تا حدودی مانع فعالیت کار آگاهان گردد.

بانو بو پاشا از من سٲوال کرد که آیا برای ستوان ٲ .. مزاحمتی ایجاد کرده اند ؟ زیرا او با آنها مکاتبه دائم داشته و سعی خانوادہ بو پاشا در این بوده است که ستوان ٲ .. را از هر گونه گزند و مزاحمتی بدور دارند .

خانوادہ بو پاشا هنگام سفر به فرانسه برای دادن توضیحات به بازپرس شهر کائن ۲۴ ساعت در پاریس توقف کردند . تنها دیدار آنها از ستوان سوم ٲ .. بود که امروز خدمت در ارتش را ترك کرده است.

یکی از اعضای کمیته دفاع از جمیله بو پاشا که در ملاقات آنها حضور داشت گفٲ:

خاطره ملاقات ستوان سوم ٲ .. و خانوادہ بو پاشا هرگز از یاد من نمی رود . در کنار چشمان همه آنها قطرات اشك دیده می شد.

آنروز که من به خانہ بو پاشا رفته بودم نفیسه و مادرش عکسهای از خانوادہ خود به من نشان دادند . بانگاہ کردن عکس بو پاشای کهن سال به معنی کلمه شیخ پی برده و دانستم این کلمه به مسن ترین و بانفوذ ترین

عضو خانواده مسلمانان اطلاق می شود.

موهای او کاملاً سپید بود ، قدی بلند و ورسکارانه داشت ، چهره نجیبانه اش انسان را به تحسین و امید داشت . . ما توانستیم ضمناً عکسهای کودکی جمیله را ببینیم .

جمیله باشلوار ، جمیله در حالیکه پدرش را در بغل گرفته بود ، تقریباً در تمام عکسها جمیله دیده میشد .

بانو بوپاشا چند عدد از این عکسها را بمن داد.

سرانجام خانه بوپاشا را بسوی هتل خودمان ترک گفتم . در بین راه کمتر حرف می زدیم . استقبال گرم و بیش از همه مادر و خواهر جمیله خجالت مارا بیشتر کرده بود .

ساعت ۸ صبح فردا جمعیت به درهای دادگاه نظامی که نیر و های فوق العاده انتظامی از آن مراقبت می کرده هجوم می بردند .

«هانری الک» محاکمه می شد و «موریس دوان» را نیز غیاباً محاکمه می کردند .

نه تنها کسانی که آنها را شکنجه دادند کیفر ندیدند بلکه سیستم مسخره قضائی از آنها حمایت می کرد .

من برای فشار دادن دست الک ، شنیدن رای و اعلام مخفی بودن دادگاه آمده بودم .

در دادگاه از تماشاچیان خبری نبود .

تنها و کلای مدافع ، روزنامه نگاران فرانسوی و خارجی ، مخبرین رادبو و تلویزیون و کار آگاهان پلیس دیده می شدند .

نگهبانان پیش فنک پافنک کردند :

اعضای دادگاه نظامی وارد دادگاه شدند .

قضات لحظه ای ایستاندند و سپس در جای خود قرار گرفتند.  
من بر رئیس دادگاه ، تنها قاضی که لباس سرخ بتن داشت نظر  
دو ختم .

در شناسائی او برتر دیدم .  
آنگاه می خواستم از ته دل قاه قاه بخندم :  
این آقای (ژاک) رئیس دادگاه ، همان سرهنک کاترینو بود که به  
لباس میش در آمده بود .

بدین ترتیب منظور از اطلاعات قضائی که از آن سخن بود تنها  
عوض کردن لباس آقای سرهنک کاترینو بود .

بموجب فرمان ۴ ژوئن ۱۹۶۰ دولت دستور داده بود روسای  
دادگاه های نظامی الجزایر باید از بین غیر نظامیان انتخاب شود .  
اینک آقای سرهنک کاترینو با عوض کردن لباسش قانون را اجرا  
می کرد!

چند روز بود که از خود سئوال می کردم در محاکمه جمیله سرو  
کارم با کی خواهد بود . اما دیگر این مسئله برایم حل شده بود  
قبل از اصلاحات قضائی ریاست دادگاه ۱۸ ماهه جمیله با سرهنک  
کاترینو بود اما پس از این اصلاحات عمیق . بیگمان رئیس ، دادگاهی  
که ۱۷ ژوئن جمیله را محاکمه خواهد کرد آقای کاترینو خواهد بود .  
از دادگاه خارج شدم .

احاله محاکمه جمیله بیشتر بنظرم يك خدعه و دورویی آمد

به دادستانی کل رفتم تا با (شملک) ملاقات کنم .

وقتی با او سخن می گفتم تبسمی بر لب داشت .

باو گفتم ، هنگامی که نوشتم چرا با اینگونه اصلاحات قضائی در

الجزایر مخالفم ، دیگر این یکی را خوانده بودم .  
 یقیناً آقای دادستان کل مقاله سیمون دو بوو آر را در روزنامه  
 لوموند خوانده بود و می دانست که این مقاله نظامیان را چقدر ناراحت  
 کرده است.

رسیدگی بشکایت جمیله در مورد شکنجه ای که باو داده بودند به  
 قاضی جدیدی بنام ( کورمونتاین ) واگذار شده بود.  
 من به آقای ( شلمک ) اطلاع دادم که تقاضا کرده ایم باین موضوع  
 درپاریس رسیدگی شود.

از مدتها قبل متقاعد شده بودم که دستگاه قضائی الجزایر هرگونه  
 عدالتی رامحو و نابود می کند .  
 شلمک اظهار نگرانی کرد که قاضی جدید از این امر ( یکه )  
 خواهد خورد.

برای آنکه وضع قضائی الجزایر را بهتر مجسم کنم به آقای  
 شلمک گفتم ببینید من و کیل مدافع جمیله هستم محاکمه او ۱۷ ژوئن  
 در الجزایر شروع میشود اما اجازه اقامت من در این سرزمین تا ۱۴  
 ژوئن است

دادستان کل بمن قول داد که مساعی خود را برای تمدید اجازه  
 توقف من در الجزایر بکار خواهد برد.  
 به هتل بازگشته بودم که مقامات انتظامی مرا پای تلفن فرا  
 خواندند .

بانهجب از آن طرف سیم بمن گفته شد ، تا چند لحظه دیگر ورقه  
 تمدید توقف مرا در الجزایر به هتل می آورند.

چنین ادب و احترامی از طرف نظامیان و پولیس الجزائر برای من بیگانه بود.

یکساعت بعد پولیس باطاق من آمد و با کمال احترام ورقه تمدید توقفم را در الجزائر کہ دریا کتی قرار داشت بمن تسلیم کرد .

پاکت را باز کردم حیران ماندم

ورقه تمدید توقف من در الجزائر تنها برای ۲۴ ساعت بود

قبلا می بایستی ۱۴ ژوئن خاک الجزائر را ترک کنم و اینک موافقت محاکمه جمیلہ بود رعایت شده بود

روز ۱۵ ژوئن به کمیسر حکومت دادستان و فرمانده (سویلار) کہ از اتهام برضد جمیلہ دفاع می کرد متوسل شدم .

به آنها اطلاع داده مرامجبور کرده اند خاک الجزائر را ترک کنم بدین جهت (ماتاراسو) یکی از همکاران پارسی ام بجای من در دادگاه حضور خواهد یافت .

ماتاراسو سر - رابه قضات نظامی معرفی کرده خاطر نشان ساخته بود کہ در دادگاه از جمیلہ دفاع خواهد کرد .

چند لحظه پس از عزیمت من ، ماتاراسو آخرین و کیل پارسی کہ در الجزائر حضور داشت از آن سرزمین اخراج شد .

شب هنگام مأمورین پولیس باطاق وی آمده و او را تا فرودگاه بردند .

عدالت امتیازی بدست آورد:

در محاکمه جمیلہ دیگر و کیل پارسی وجود نخواهد داشت



قبل از آنکه الجزائر را ترک کنم بار دیگر بزندان باربروس رفتم .

جمیله آرام بود

وضع پیش آمده برای او تعجبی نداشت . او تصمیم داشت بهر طریقی که شده نگذارد در چنین شرایطی محاکمه شود .  
اگر دادگاه او را محاکمه میکرد جمیله به هیچ يك از سئوالات پاسخ نمی داد . حتی به سئوالانی مقدماتی ، شناسائی : او لال بساقی می ماند .

چیزیکه او را بخود مشغول داشته بود دیدار « پاتن » رئیس کمیسیون مراقبت بود . او نمی دانست چگونه باید با او سخن گفت :  
جمیله بمن گفت می ترسم که اگر از شکنجه‌هایی که بمن داده شده با او سخنی بگویم وضع بدتر شود .  
و افزود :

مدتی است از دیدن مجدد آنچه که در « حسین دی » دبسم هراسناکم  
من قویا او را مطمئن ساختم که باید همه چیز حتی جزئیات را گفت :

بنظرم آمد که جمیله بهیچوجه قانع نشده است .  
او از من سئوال کرد آیا می تواند مراکز شکنجه در « الپارو » « حسین دی » رابه پرزیدنت پاتن نشان دهد .  
جمیله مایل بود : عکسهای اطافهای شکنجه ، دستگاههای شکنجه بایرق و حمام را باو نشان دهد .  
فکر جمیله بنظر من عالی آمد .

اما لازم بود که پاتن غیر مترقبه از مراکز شکنجه دیدن کند .  
ولی من میدانستم که این شیوه کار کمیسیون تهیه گزارش نیست .

روزی هنگامی که ژنرال زار عضو کمیسیون مراقبت، از زندان الجزیره بازرسی میکرد من برجسب تصادف آنجا بودم. نگهبانان مودب بودند و اطاقهای پذیرائی تمیز شده بود. بوی اماج عربی از آشپزخانه‌ها برمیخاست. هنگامیکه از موکلینم که آنها را سریع نزد من آوردند با خنده سوال کردم، چرا در اینوقت صبح لباس «فراك» پوشیده‌اند. گفتند: امروز از زندان بازرسی می‌شود. روز بازرسی با ما بانسانیت رفتار میکنند.

لباس تمیز بما می‌پوشانند، خوب غذا می‌دهند و کاملاً مراقب هستند که مبادا افتضاحی روی دهد. از ورود ژنرال زار که باصطلاح غیر مترقبه از زندان بازدید میکرد اینطور اطلاع داشتند چه رسد به بازدید پوزیدنت پاتن. روشن بود که اگر پاتن مایل بود از شکنجه گاههای حسین دی و البیار دیدن کند قبل از او وسائل شکنجه را از بین می‌بردند. جمیله بمن گفت باعضای کمیسیون مراقبت اصرار خواهد کرد تا آنها را به شکنجه گاهها ببرد.

قبل از ترك جمیله باو گفتم:

شاید یکدیگر را در فرانسه ببینیم.

می‌خواستم از دادگاههای الجزایر سلب صلاحیت کرده و جمیله را بفرانسه منتقل کنند.

او اینک می‌داند که تعداد مدافعینش زیادند.

هنگامیکه به جمیله از ملاقاتم با فرانسوا ساگان و مقاله‌اش در

اکسپرس پیرامون او سخن گفتم او فقط بمن گفت:

فرانسواز ساگان باید هم سن من باشد. .. اضافه کرد: روی من خیلی حساب میکند که بتمام دوستانمان بگوید که بخاطر او اعتماد مجدش را باز یافت.

در بازگشت به هتل مجدداً مادر جمیله و نفیسه خواهرش را دیدم.

به آنها گفتم تقاضا خواهم کرد که جمیله را در فرانسه محاکمه کنند.

بانو بوپاشا که هیجان داشت فقط گفت:

— اگر این بهتر است من اورا بشما می سپارم: اگر او با شما باشد مثل اینکه با خواهرش است.

\*\*\*

در پاریس بودم که دریافتم همکارم «ماتاراسو» را از الجزایر اخراج کردند.

محاکمه قرار بود فردا آغاز شود.

جمیله در برابر قضات تنها خواهد بود؟

بعدها بمن نوشت.

شما فرانسویان می گوئید بهتر است انسان تنها باشد، تا همراه بدی

داشته باشد این ضرب المثل در الجزایر بیشتر صدق پیدا می کند.

من و ماتاراسو دو تلگرام برای رئیس دادگاه فرستادیم و خاطر

نشان ساختیم



جمیلہ را بدون حہت از مذاقینش محروم ساختند ما تقاضا داریم  
کہ محاکمہ اورا بتاریخ دیگرى موکول سازید .  
سپس من و ماتاراسوا از پاتن دیدن کردیم او بمن گفت:  
از تمام قدرتش استفادہ می کند تا محاکمہ جمیا را بتعویق اندازد  
و فردا شخصاً بالجزایر می رود تا در محل گزارشی تهیه کند.